

فصلنامه تاریخ اسلام

سال سوم، تابستان ۱۳۸۱، شماره مسلسل ۱۰، ص ۱۰۱-۱۲۰

جستاری در بحث وراثت اعمام و وراثت بنات

محمدحسن الهی زاده*

وراثت اعمام و وراثت بنات بحثی است که یک طرف آن بنی عباس و طرف دیگر آن علویان می باشند. در عصر جاهلیت، تنها فرزندان ذکور، از ارث بهره می بردند ولی با ظهور دین اسلام این قانون برداشته شد.

عباسیان که در روی کار آمدن خود و مبارزه با بنی امیه از شعارهای علویان و پیروان آنها استفاده زیادی بردند و ابتدا مشروعیت حکومت خود را از طریق وصیت ابوهاشم به علی (ع) می رساندند، به تدریج از علویان فاصله گرفتند و ادعا کردند خلافت، میراث عباس عمومی پیامبر (ص) است. آنها با تکیه بر این اصل جاهلی، که دختر ارث نمی برد، وارث پیامبر (ص) را عباس - تنها پسر عبدالمطلب که تا زمان رحلت پیامبر (ص) زنده بود - معرفی کردند.

در مقابل، علویان به ویژه اهل بیت با استناد به آیات قرآنی و احکام عقلی در صدد رد ادعای عباسیان بر آمدند و بدینگونه بحث وراثت اعمام و وراثت بنات مطرح شد.

در این مقاله، به بیان چگونگی پیدایش اندیشه وراثت اعمام و سابقه آن و عکس العمل علویان به ویژه اهل بیت به طور مختصر پرداخته ایم.
واژه های کلیدی: وراثت، اعمام، بنات، علوی، عباسی.

*. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه تربیت مدرس.

ارث در اسلام و جاهلیت

در عصر جاهلیت رسم بر این بود که تنها مردان را وارث می‌شناختند و معتقد بودند آن کس که قدرت حمل سلاح، جنگ و دفاع از حریم زندگی را ندارد، ارث به او نمی‌رسد.^(۱) به این دلیل زنان و کودکان از ارث محروم بودند.^(۲)

این قانون، بعد از ظهور اسلام، همچنان پابرجا بود تا این که یکی از انصار، به نام «اوس بن صامت»^(۳) یا «اوس بن ثابت» از دنیا رفت. در حالی که دختران و پسران خردسالی از خود به جای گذاشت و عموزاده‌های او به نام «ارفطه» و «خالد» اموال او را میان خود تقسیم کردند و به همسر و فرزندان او چیزی ندادند. زن انصاری شکایت خود را نزد پیامبر برد و جریان را با پیامبر بازگو کرد. در این زمان آیه ۷ / نساء نازل شد، و دستور اسلام را راجع به ارث بیان نمود.^(۴)

«للرجال نصيب مما ترك الوالدان و الاقربون و للنساء نصيب مما ترك الوالدان و الاقربون مما قل منه او كثر نصيباً مفروضاً»

ترجمه: «برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود برجای می‌گذارند سهمی است؛ و برای زنان نیز، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان می‌گذارند، سهمی؛ خواه آن مال، کم باشد یا زیاد؛ این سهمی است تعیین شد و پرداختنی.»

در میان اعراب، ارث از سه طریق منتقل می‌شد

۱- نَسَب: تنها شامل پسران و مردان می‌شده است و زنان و کودکان را شامل نمی‌شد.

۲- تَبَنی: یعنی پسرخواندگی

۳- حلف: بدین صورت که دو نفر با هم پیمان می‌بستند که در دوران حیات از همدیگر

دفاع کنند و بعد از مرگ نیز از همدیگر ارث ببرند.^(۵)

با ظهور آیین اسلام، تغییراتی در قانون ارث جاهلی صورت گرفت و به صورت قانون ارث اسلامی مطرح شد. در اسلام نیز، ارث از سه طریق منتقل می‌شود.

۱- نسب: منظور از نسب، مفهوم وسیع آن است یعنی هر گونه ارتباطی که از طریق تولد در میان دو نفر در سطوح مختلف ایجاد می‌شود، اعم از زن، کودک و مرد.

۲- سبب: یعنی ازدواج؛ بدین معنی که زن از شوهر و شوهر از زن ارث می‌برد.

۳- ولاء: منظور از ارتباط‌های دیگری است که غیر از خویشاوندی بین دو نفر برقرار می‌شود.

در اسلام سه نوع ولاء وجود دارد.

(الف) ولاء عتق: یعنی اگر کسی برده خود را آزاد کند و آن برده پس از مرگ هیچ‌گونه خویشاوند نسبی یا سببی نداشته باشد، اموال او به آزادکننده او می‌رسد.

(ب) ولاء ضمان: پیمان خاصی است که بین دو نفر، مطابق خواست و اراده خودشان برقرار می‌شود و طرفین متعهد می‌شوند، در موارد مختلفی از یکدیگر دفاع کنند، و پس از مرگ، در صورت نداشتن خویشاوند نسبی یا سببی از یکدیگر ارث ببرند.

(ج) ولاء امامت: اگر مسلمانی از دنیا برود و هیچ وارث نسبی، سببی یا غیر از آن نداشته باشد، میراث او به امام مسلمین، یا به عبارت بهتر به بیت المال مسلمین تعلق می‌گیرد.^(۶)

نکته در خور اشاره این که ارث، در جاهلیت علاوه بر امور مالی و مادی، امور حقوقی را نیز در برمی‌گرفت. یعنی میراث بران علاوه بر این که سرمایه و ثروت مادی شخص ارث‌گذار را بین خود تقسیم می‌کردند، اختیارات پستی و مقامی او را نیز به عنوان ارث بین خود قسمت می‌نمودند. به عبارت دیگر، ارث مختص به امور مادی و سرمایه مالی نبود، بلکه امور معنوی و پست‌ها و مقام‌ها را نیز در بر می‌گرفت. بهترین شاهد مثال، انتقال

پست‌ها و مقام‌های اجداد و پدران به فرزندان و خویشان است، که در عصر جاهلیت مرسوم بود. اختیارات قصی بن کلاب به ارث بین فرزندان تقسیم شد. و به همین صورت مناصب و پست‌ها در شهر مکه از پدران به پسران یا برادران منتقل می‌شد. چنین نمونه‌هایی در تاریخ جاهلی کم نیست. دین اسلام، ارث در امور مالی و مادی را پذیرفت ولی ارث در مقام و منصب را رد کرد.

از این‌رو از نظر اسلام آنچه مربوط به شخصیت حقیقی انسان است از طریق ارث منتقل می‌شود، ولی آنچه مربوط به شخصیت حقوقی انسان است، از طریق ارث منتقل نمی‌شود.

طبقات ارث یا سلسله مراتب ارث بری، در جاهلیت تابع قاعده و قانون خاصی نبوده و ظاهراً ارتباط مستقیمی با قدرت و زور داشته است. یعنی اگر بنا بود ارث میّت بین فرزندان پسر او، یا بین عموها، عموزاده‌ها یا برادران او توزیع شود قاعده توزیع ارث ارتباط تنگاتنگی با قدرت و زور داشت و هر کس که دارای قدرت بیشتری بود سهم بیشتری از ارث می‌برد و در صورت امکان، تمام ما ترک را صاحب می‌شد. ولی در آیین اسلام، وراثت بر اساس نسبت خویشاوندی، طبقه بندی شده‌اند و تا زمانی که افرادی از طبقه نخست وجود داشته باشند، ارث به طبقه دوم نمی‌رسد. بر این اساس، پدر، مادر، پسر، دختر و همسر در طبقه اول ارث‌بری قرار دارند و برادر، خواهر، پدر بزرگ و مادر بزرگ در مرتبه و طبقه دوم جای دارند و عمو، دایی، خاله و عمه در طبقه سوم قرار می‌گیرند. در صورتی که افرادی از طبقه اول، در قید حیات باشند، ارث به طبقه دوم نمی‌رسد.^(۷)

نکته دیگری که در این‌جا قابل طرح است و ارتباط نزدیکی با قانون ارث دارد، مسئله «انتقال نسل» است. در میان اعراب جاهلی همان‌طور که دختر و به طور کلی جنس مؤنث، از ارث بردن محروم بود و به تبع آن، فرزندان او نیز از جد یا جدّه خود ارث

نمی‌بردند، از طریق دختر نسل پدری تداوم نمی‌یافت و فرزندان او، فرزندان پدرش محسوب نمی‌شدند. و نسل فقط و فقط از طریق پسر منتقل می‌شد. به عبارت دیگر، نسب اشخاص به پدرانشان متصل می‌شد و از مادران نسب نمی‌بردند. بنا بر این در میان اعراب جاهلی کمتر کسی را می‌یابیم که به مادرش منسوب باشد و همواره اسم پدر بعد از اسم شخص می‌آید. مگر این که پدر شخص، معلوم نباشد، و یا این که از روی توهین و تحقیر کسی را به مادرش منسوب کنند. شاعر عرب می‌گوید:

بنونا بنوا أبنائنا و بناتنا بنوهن أبناء الرجال الأباعه^(۸)

ترجمه: فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند ولی فرزندان دختران ما فرزندان مردان بیگانه‌اند.

اما در دین اسلام تفاوتی بین پسر و دختر در انتقال نسب یا نسل وجود ندارد و همان طور که دختر از مال پدر ارث می‌برد، نسب و نسل او را نیز منتقل می‌کند. در پاره‌ای زیارات آمده است، «کنتم فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره...» یعنی این که در اسلام، تفاوتی میان صلب و رحم در تأثیر گذاری بر فرزند وجود ندارد و هر یک به سهم خویش تأثیر گذارند و هر فردی هم از مادر تأثیر می‌پذیرد و هم از پدر و در واقع نسب و نسل او به هر دو بر می‌گردد.

به طور خلاصه می‌توان گفت:

۱- در جاهلیت به طور کلی، جنس مؤنث از ارث بری محروم بود ولی دین اسلام به زنان حق ارث داد.

۲- در جاهلیت، قانون ارث، هم امور مادی و مالی و هم امور حقوقی را شامل می‌شد ولی در آیین اسلام، ارث محدود به امور مادی و سرمایه مالی شد.

۳- در جاهلیت، سلسله مراتب ارث بری تابع قاعده مشخصی نبود و ارتباط نزدیکی با

قدرت و زور داشت ولی آیین اسلام، وراثت را بر اساس نسبت خویشاوندی طبقه‌بندی کرده است.

۴- اعراب جاهلی اعتقاد داشتند فرزندان دختر، رحم به حساب نمی‌آیند و نسل را منتقل نمی‌کنند ولی دین اسلام بین فرزندان پسر و دختر، در انتقال نسل و نسب تفاوتی قائل نیست.

استفاده از قانون ارث جاهلی بعد از پیامبر(ص)

اقدام رسول خدا(ص) در جریان مباحثه با نصارا، مفاهیم مهمی در برداشت. یکی از آن مفاهیم، عدم تفاوت بین دختر و پسر، در انتقال نسل و نسب است. یعنی فرزندان دختر، با فرزندان پسر تفاوتی ندارند.

در جریان مباحثه، پیامبر(ص) فرزندان دختر خود را، فرزندان خود دانستند و آنها را به عنوان پسران خویش، برای مباحثه بردند.

«...قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم...»^(۹)

بگو بیایید، ما و شما فرزندان، زنان و نفوس خود را بخوانیم تا با هم به مباحثه برخیزیم.

بعد از رحلت پیامبر(ص)، بحث ارث پیامبر(ص)، و جانشینی ایشان مطرح شد اگر چه ابوبکر در محاجه با حضرت فاطمه(س)، به قانون ارث در زمان جاهلیت اشاره نکرد، که زنان حق ارث ندارند ولی در همان زمان، بر خوردی بین علی(ع) و عباس عموی پیامبر صورت گرفت، که نشان از وجود قانون ارث جاهلی دارد. شیخ طبرسی این قضیه را در احتجاج آورده است:

«از ابن ابی رافع آمده است که نزد ابوبکر بودم که خبر درگیری عباس و علی بر

سر ماترک پیامبر رسید... عباس گفت من عمومی پیامبرم و وارث اویم و علی بین من و ما

ترک پیامبر مانع شده است»^(۱۰)

آن گونه که از روایات تاریخی بر می آید، بعد از رحلت پیامبر(ص) تلاش و حرکتی در جهت نفی ارتباط فرزندان حضرت فاطمه(س)، با پیامبر(ص) آغاز شد و تا مدت‌ها ادامه داشت. زیرا حضور افرادی در جامعه، که منتسب به پیامبر(ص) باشند، برای حکامی که خود را جانشینان راستین پیامبر(ص)، می‌نامیدند سنگین بود و هر بار که ارتباط آن‌ها با پیامبر(ص)، مطرح می‌شد و کلمه یابن رسول الله بر زبان‌ها جاری می‌گشت، حقانیت، مشروعیت و مقبولیت حکومت وقت، در معرض سؤال قرار می‌گرفت. به ویژه آن که، فرزندان رسول خدا، داعیه سیاسی و احقیت خلافت نیز داشتند.

به این دلیل می‌بینیم که بیشترین تلاش در جهت زنده کردن قانون جاهلی ارث از طرف حاکمان وقت صورت می‌گیرد که طبق قانون جاهلی، به دختر ارث نمی‌رسد و از طریق او نسل و نسب منتقل نمی‌شود. یعنی امام حسن(ع) و امام حسین(ع)، اگر چه فرزندان دختر رسول خدا، ولی از نسل پیامبر به شمار نمی‌روند. در واقع آنان فرزندان علی بن ابی‌طالب هستند. و نسب آن‌ها به ابوطالب می‌رسد. از این رو اصطلاح فرزند رسول خدا فقط بر حضرت فاطمه(س) قابل اطلاق است.

اگر به تاریخ مراجعه کنیم، مؤیداتی برای آن می‌یابیم.

در شرح نهج البلاغه آمده است، عمر و عاص از این که امام حسن(ع) و امام حسین(ع)، فرزندان رسول خدا خوانده شوند اظهار ناخشنودی می‌کرد و زمانی شخصی را نزد علی(ع) فرستاد و او را از این که امام حسن(ع) و امام حسین(ع) را فرزندان رسول خدا(ص) می‌نامد، مورد عیب جویی قرار داد.^(۱۱)

نیز معاویه دستور داده بود که امام حسن(ع) و امام حسین(ع) را فرزندان رسول خدا(ص)

نشانند و بگویند آنها فرزندان علی(ع) هستند. در کشف الغمه آمده است:

«ذکوان غلام معاویه می‌گوید: معاویه گفت: مبادا، بفهمم که احدی این دو کودک را فرزندان رسول خدا(ص) می‌نامد، اما بگویند فرزندان علی»
 اودر ادامه می‌افزاید:

«مدتی پس از آن، معاویه مرا امر کرد که فرزندان را به ترتیب شرافت بنویسیم، سپس فرزندان وی و فرزندان پسرانش را نوشتم و فرزندان دخترانش را رها کردم، معاویه نگاهی به آن انداخت و گفت وای بر تو. بزرگان فرزندانم را فراموش کرده‌ای. گفتم چه کسی را؟ گفت: آیا فرزندان فلان دخترم، فرزندان من نیستند؟... گفتم: خدایا، آیا فرزندان دخترانت فرزندان تو هستند. اما فرزندان فاطمه(س)، فرزندان رسول خدا(ص) نیستند...»^(۱۲)

در دوران حکومت حجاج، نیز این مسئله مطرح بود. که روزی به او خبر دادند، یحیی بن یعمر (از فقهای خراسان) حسن(ع) و حسین(ع) را فرزندان رسول خدا(ص) میدانند، او را از خراسان، فراخواند و زیر فشار گذاشت، تا از قرآن دلیلی برای ادعای خود بیاورد. او نیز آیه ۸۵

سوره انعام را که به صراحت عیسی را فرزند ابراهیم معرفی می‌کند، برای او خواند.^(۱۳)

رازی، در تفسیر آیه ۸۴ / انعام، «و من ذریة داوود، سلیمان و ایوب...» می‌گوید ابو جعفر باقر در نزد حجاج بن یوسف، به آن آیه استدلال کرد.^(۱۴)

فعالیت پی‌گیر و مداوم حاکمان، در زمان‌های مختلف، جهت رد ارتباط نسبی فرزندان فاطمه (س) با پیامبر(ص)، این نکته را می‌رساند که حرکت و تلاشی مستمر، از طرف فرزندان فاطمه(س)، جهت اثبات ارتباط نسبی بین آنها و پیامبر(ص)، در جریان بوده است. و ضرورتاً چنین تلاشی بوده است که چنان مخالفت‌ها و ممانعت‌هایی را از طرف حاکمان وقت، اقتضا می‌کرده است. از ابوجارود نقل شده است که امام باقر(ع) به من فرمود: در مورد حسن(ع) و حسین(ع) چه می‌گویند. گفتم: آنها را فرزندان رسول خدا(ص) نمی‌دانند. فرمود چه پاسخ

دادید. گفتم «سخن خداوند درباره عیسی بن مریم» و من ذریتة داوود - الی قوله - کل من الصالحین (انعام، ۸۴ ۸۵) و آیه «قل تعالوا ندع ابناؤنا و ابناؤکم...» (آل عمران، ۶۱) را آوردیم. سپس فرمود: دیگر چه می گفتند. گفتم: می گفتند فرزند دختر از فرزند است نه از صلب. امام فرمود: از کتاب خدا، برایت آیه ای می آورم که آن دو را از صلب رسول خدا (ص) می داند و جز شخص کافر آن را رد نمی کند. گفتم فدایت شوم آن چیست؟ فرمود آنجایی که خداوند می فرماید «حرمت علیکم امهاتکم، و بناتکم و اخواتکم - الی قوله - و حلائل ابناؤکم الذین من اصلاؤکم» (نساء ۲۳) ابا جارود از آنها پرس، آیا ازدواج با دخترانشان [امام حسن (ع) و امام حسین (ع)] برای پیامبر (ص) حلال است. اگر گفتند آری، به خدا سوگند دروغ گفته اند و اگر بگویند نه، به راستی آن دو از صلب پیامبرند و جز به سبب صلب [ازدواج با دخترانشان بر پیامبر (ص)] حرام نمی شود.^(۱۵)

هنگامی که حکومت امویان به پایان رسید و علم‌های سیاه بر افراشته شد و دولت جدید عباسی بر اریکه قدرت تکیه زد، قضیه مبارزه با فرزندان رسول خدا (ص) و زنده نگه داشتن قانون ارث جاهلی به مسیر خود ادامه داد.

عباسیان و تئوری وراثت اعمام

اگر از جریان چگونگی روی کار آمدن عباسیان، و این که آنان با تکیه بر شعارهای علویان به قدرت رسیدند صرف نظر کنیم و از انگیزه‌ها و توجیهات دینی آنان بگذریم.^(۱۶) عباسیان در ابتدای به قدرت رسیدن، خود را از اهل بیت پیامبر (ص) و ذوی القربی نامیدند. سفاح در اولین سخنرانی خود، در آغاز خلافت گفت:

«سپاس خداوند را که... ما را به خویشی و قرابت پیامبر اختصاص داد و خداوند ما را از خاندان پیامبر (ص) و از پدران آن بزرگوار منشعب، و از شجره پیامبر (ص) آفرید... و ما را

نسبت به عالم اسلام در جای بلند قرار داد و برای رفعت ما نیز کتاب فرود آورد، که در آیات محکمه آن فرمود: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت» و نیز فرمود: «قل لا أسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی»، و فرمود: «انذر عشیرتک الاقربین» و نیز فرمود «و ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فله و للرسول لذی القربی و الیتامی» و نیز فرمود: «و اعلموا انما غنمتم من شیء فإن لله خمسہ و للرسول و لذی القربی و الیتامی»^(۱۷)

این برداشت، یعنی اهل بیت، و ذوی القربی خواندن بنی عباس، مسبوق به اصل جاهلی ارث است که فرزندان دختر، عضو نسل و خاندان به حساب نمی آیند. در عهد پیامبر(ص) هیچ موردی وجود ندارد که پیامبر(ص)، عباس یا فرزندان او را جزء اهل بیت و ذوی القربی به حساب آورند. در حالی که روایات موثق و متواتری موجود است که مراد پیامبر(ص) از اهل بیت، فاطمه (س)، علی(ع) و فرزندانشان حسن(ع) و حسین(ع) می باشد. با برداشت جاهلی، پیامبر(ص) بعد از رحلت، خویشاوند و اهل بیتی جز عمو و عموزادگانش نداشته است. با این برداشت فرزندان فاطمه (س)، اهل بیت و خویشان به حساب می آیند، نه از این جهت که فرزندان دختر پیامبرند، بلکه از این رو که فرزندان علی(ع) عموزاده پیامبرند. در این معنا، اگر شوهر دختر پیامبر(ص)، از بنی عبدالمطلب نبود، فرزندان او اهل بیت و خویشاوند او به حساب نمی آمدند، زیرا که:

بنونا بنوا أبنائنا و بناتنا بنوهن أبناء الرجال الایاعد

در شروع، عباسیان علی(ع) را خلیفه بر حق، بعد از پیامبر(ص) می دانستند. داوود بن علی، بعد از سخنان سفاح در روز اول خلافت، بر خاست و خطاب به مردم گفت:

«...بدانید که بعد از پیامبر(ص) هیچ کس، بر منبر شما فراز نگشت که خلیفه بر حق باشد.

جز امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) و امیر المؤمنین عبد الله بن محمد (سفاح)....»^(۱۸)

اما بعد از آن که با مخالفت علویان مواجه شدند. نظریه جدیدی را طرح کردند که از قانون

ارث جاهلی و اسلامی مایه می‌گرفت. مطابق این نظریه به این دلیل که نسب و نسل از طریق دختر منتقل نمی‌شود، فرزندان فاطمه (س) نمی‌توانند خود را به پیامبر(ص) منسوب کنند. و چون به هنگام رحلت پیامبر(ص) تنها کسی که استحقاق ارث بری از پیامبر(ص) داشت، عباس عموی ایشان بود، - علی(ع) با وجود عموی پیامبر، استحقاق ارث بری نداشت. زیرا عمو مانع ارث بری پسر عمو می‌شود - پس حق خلافت و جانشینی پیامبر(ص) به علی(ع) نمی‌رسد بلکه به عمویش عباس می‌رسد. طبق این نظریه علویان هیچ حقی در خلافت نداشتند.

اگر به نظریه فوق دقت کنیم، از دو جا مایه می‌گیرد. یکی از قانون ارث جاهلی؛ دوم از قانون ارث اسلامی. سه مسئله عدم ارث بری زن، عدم انتقال نسل از طریق زن و ارث بری در امور حقوقی از قانون ارث جاهلی و مسئله ممانعت عمو از ارث بری پسر عمو مطابق طبقات ارث، از قانون ارث اسلامی گرفته شده است.

از این رو فرقه‌ای به نام «راوندیه» به وجود آمد که اعتقاد داشتند، خلافت پیامبر(ص) از راه ارث به عموی ایشان عباس رسیده است، اینان خلافت را از طریق عبد الله بن عباس، به سفاح و منصور عباسی می‌رسانند، از این رو، اینان را شیعه آل عباس می‌گفتند.^(۱۹) گروهی ابداع این طرح را به مهدی عباسی منتسب می‌کنند.^(۲۰) ولی قبل از مهدی در عصر منصور «راوندیه»، نیز چنین عقیده‌ای داشتند.

عباسیان بعد از این در تثبیت و رواج نظریه فوق تلاش بسیاری کردند و در این راه از شعر و آراء فقها و... استفاده بسیار بردند. در میان شعرا می‌توان به مروان بن ابی حفصه، آبان و مروان بن ابی جنوب اشاره کرد.

مروان بن ابی حفصه می‌گوید:

أنی یکون و لا یکون و لم یکن
لبنی البنات وراثة الأعمام^(۲۱)

ترجمه: نبوده و نیست و نخواهد بود که ارث عموها متعلق به پسران دختران باشد.
ابان نیز می‌گوید:

نشدت بحق الله من كان مسلماً أعم بما قد قلته العجم و العرب
أعم بنی الله اقرب زلفة الیه ام ابن العم فی رتبة النسب
و آیهمما اولی به و بعهدده و من ذاته حق التراث بما و جب
فان كان عباس احق بتلكم و كان علی بعد ذلك علی سبب
فأبناء عباس هم يرثونه كما العم لابن العم فی الارث قد حجب^(۲۲)

ترجمه:

- تمام عرب و عجم و هرکسی را که مسلمان است به حق خدا سوگند می‌دهم.
- [بگویند] آیا عمومی پیامبر خدا در نسب به او نزدیکتر است یا پسر عمومی او.
- کدامیک از آن دو در زمان به او نزدیکترند و ارث به کدامشان می‌رسد.
- اگر که عباس به ارث پیامبر احقیت دارد و علی به سبب دامادی پس از اوست.
- پس پسران عباس از پیامبر ارث می‌برند زیرا که عمو مانع ارث‌بری پسر عمو شده است.
مروان بن ابی‌الجنوب، می‌سراید:

«الصهر لیس بوارث والبنات لارث الإمامه»^(۲۳)

داماد ارث نمی‌برد و دختر امامت را منتقل نمی‌کند.

از میان فقها، می‌توان به مالک بن انس و شیبانی اشاره کرد. مالک بن انس می‌گوید:
«فرزندان دختر، در چیزی که بر فرزند یا فرزند فرزند وقف شده سهیم نیستند».^(۲۴)
شیبانی معتقد است «اگر شخصی برای فرزندان شخص دیگری وصیت کرد و آن شخص، هم
فرزند پسر داشت و هم فرزند دختر، وصیت از آن فرزند پسر است، نه فرزند دختر».^(۲۵)
عباسیان بعدها، در جواب علویانی که نص پیامبر(ص) مبنی بر جانشینی حضرت علی(ع)

و امامت فرزندان را مطرح می‌کردند، به جمله‌ای از پیامبر استناد کردند که در آن، به خلافت بنی عباس اشاره شده است. در تاریخ فخری آمده است:

«...هنگامی که عباس، فرزند خود عبدالله را نزد پیامبر آورد، پیامبر وی را گرفته و در گوشش اذان گفت و آب دهان خویش را به دهان عبدالله افکند و گفت: پروردگارا وی را در دین فقیه گردان و تأویلش بیاموز سپس عبدالله را به پدرش بازگرداند و بدو گفت: پدر پادشاهان را بگیر.»^(۲۶)

شاید مهم‌ترین و تنها متنی که به این نظریه اشاره دارد، نامه منصور عباسی است به محمد نفس زکیه. منصور در جواب نامه نفس زکیه که خود را از حیث شرف و نسب، برتر از منصور می‌دانست و خود را به فاطمه، جده پیامبر(ص) و خدیجه(س) همسر پیامبر و فاطمه(س) دختر پیامبر(ص)، منتسب کرد می‌نویسد:

«سخنت به من رسید و نامه تو را نیز خواندم، دانستم، نهایت افتخار و مباحات تو خویشی زنان است... خداوند، زنان را به مرتبه مردان و پدران و اعمام نرسانیده و خداوند عمو را جانشین پدر کرده که در قرآن چنین آمده عمو ولی فرزند و قیم او و بر مادر مقدم است.»
در جای دیگر آورد:

«خداوند پیامبر را به پیامبری مبعوث کرد، در حالی که او چهار عمو داشت. خداوند فرمود: «و انذر عشیرتک الاقربین» آن‌ها را اندرز داد و فراخواند. دو مرد از آن چهار عمو، اجابت کردند که یکی از آن دو پدرم [و دیگری حمزه] و دو عموی دیگر که یکی پدرت [و دیگری ابولهب] بودند دعوت پیامبر را اجابت نکردند. خداوند ولایت و خویشی آن‌ها را برید، که میان آن دو و پیامبر قرابت و میراث و عهد و تولی، نمانده است» [ارث از مسلمان به کافر نمی‌رسد].

منصور در جواب این گفته محمد که خود را از اولاد پیامبر(ص) می‌دانست، نوشت: «اما این که می‌گویی ما اولاد پیامبر هستیم، خداوند در کتاب خود می‌فرماید «ما کان محمد ابا احد

من رجالکم» شما فرزندان دختر او هستید. این خویشی نزدیک است، ولی با آن نمی‌توانی میراث ببری. نه میراث امامت و نه میراث ولایت. چگونه شما وارث آن شده‌اید؟ پدر تو (علی بن ابی طالب(ع)) به هر نحوی که امکان داشت امامت را مطالبه کرد و در طلب آن اصرار نمود. بدین سبب فاطمه (س) را روز روشن بیرون کشید [به مسجد برد و مطالبهٔ ارث نمود] بیمار شد و او را پرستاری کرد و چون وفات یافت شبانه او را در خفا دفن کرد [این کارها کرد که خلافت بگیرد] مردم خودداری کردند و جز شیخین کسی را نپذیرفتند. بعد از آن سنت و شریعت مقرر کرد، که جد مادری و دایی و خاله ارث نمی‌گذارند»

در جای دیگر نوشت:

«تو پنداشتی، ما پدرت [علی] را بر حمزه و عباس و جعفر، مقدم داشته‌ایم. چنین نیست، آن‌ها در حالی از دنیا رفتند که مردم بر فضیلت آنها، اجماع و اتفاق داشتند، ولی پدر تو به جنگ و خونریزی مبتلا شده بود که بنی امیه او را لعن می‌کردند... تو این را می‌دانی، که امتیاز و کرامت ما در جاهلیت، سقایت در حج و تولیت چاه زمزم بود. که عباس، از بین برادرانش متولی آن شد. پدر تو در آن کار با ما به نزاع و مرافعه برخاست و عمر او را محکوم نمود و حق را به ما داد. سپس ما در جاهلیت و اسلام تولیت آن را داشتیم، اهالی مدینه دچار قحط و خشکسالی شدند و عمر به کسی جز پدر ما توسل نکرد، استسقا کرد و باران نازل شد در حالی که پدر تو حاضر بود. عمر به وجود پدر ما در نزد خدا تقرب جست و دعا نمود و او پدر تو را، وسیلهٔ این استسقا نکرد. در آن زمان احدی از فرزندان عبدالمطلب جز او زنده نبود. پس به لحاظ عمویی وارث پیغمبر(ص) است این کار را عده زیادی از بنی هاشم، طلب کردند و به آن نایل نشدند که فرزندان او [عباس] به آن رسیدند. سقایت برای او و حق اوست، و میراث پیامبر برای او، و حق اوست که خلافت، به فرزندان او رسیده است. بنا بر این هیچ فخر و شرف و فضیلتی در دنیا و آخرت نمانده مگر آن که ارث عباس شده و این ارث، به فرزندان او

رسیده است.»^(۲۷)

در مقابل این طرح، علویان به ویژه ائمه شیعه، به شدت مقاومت کردند. در اینجا به دو مورد از مخالفت ائمه (ع) در مقابل این طرح اشاره می‌کنیم و بحث خود را خاتمه می‌دهیم.

از امام موسی کاظم (ع) در پاسخ به شعر مروان بن ابی حفصه، روایت شده که فرمود چون این بیت مروان را شنیدم.

أنی یکون و لا یکون و لم یکن	لبنی البنات وراثة الاعمام
شب در عالم رویا دیدم هاتفی می‌گوید	
انی یکون و لا یکون و لم یکن	للمشركین دائم الاسلام
لبنی البنات نصیبهم من جدهم	و العم متروک بغیر سهام
ما للطلاق و للتراث و انما	مسجد الطلیق مخافة الصمصام
و بقی ابن نثلة و افقاً متلدرأ	فیه و یمنعه ذو و الارحام
ان ابن فاطمه المنوة باسمه	حاز اثرث سوی بنی الاعمام ^(۲۸)

نمی‌شود و نیست و نخواهد شد که مشرکین پایه‌های اسلام شوند.

فرزندان دختر، از جدشان بهره‌ورند و عمو بدون هیچ سهمی، دور می‌گردد.

رها شده از اسارت [عباس] را، چه به ارث، او از ترس شمشیر به سجده افتاده است.

فرزند مثله [عباس] متحیر ایستاده در حالی که از رحامت و خویشی دور افکنده می‌شود.

آرزو این است که، فرزند فاطمه (س)، این ارث را جدای از پسر عموها صاحب شود.

خلفای عباسی گاه و بیگاه از ائمه (ع) در این زمینه پرسش می‌کردند. و از آن‌ها دلیل قانع

کننده می‌طلبیدند. روایت مشهور و معروفی از گفت و گوی بین هارون الرشید و امام موسی بن

جعفر (ع) آمده است. که به این نظریه اشاره دارد و نشان می‌دهد که مقاومت شیعیان، سبب

شده است که این نظریه جای خود را باز نکند و جایگاهی پیدا نکند و تا آن‌جا برسد که مأمون،

از روی ناچاری امام رضا(ع) را به ولایتعهدی برگزیند. از یک منظر برگزیدن امام رضا(ع) به ولایتعهدی نشانگر شکست نظریه «وراثت اعمام» است.

در این جا، فرازهایی از بیانات امام موسی بن جعفر(ع) را در ردّ نظریه عباسیان می‌آوریم. هارون، از امام پرسید: چگونه شما ادعا می‌کنید که از پیامبر ارث می‌برید، در حالی که عمو مانع ارث پسر عمو می‌شود. پیامبر رحلت نمود، در حالی که ابوطالب قبل از وی مرده بود ولی عباس زنده بود. حضرت فرمود: در کلام علی(ع) آمده است با وجود فرزند صلبی مذکر یا مؤنث، کسی جز پدر و مادر و همسر و شوهر ارث نمی‌برد و با وجود فرزند صلبی، عمو ارث نمی‌برد. در کتاب و سنت چیزی نیامده و تیمم و عدی و بنی‌امیه ادعا کردند که عمو در حکم پدر است... .

هارون پرسید: چرا به عامه و خاصه دستور می‌دهید تا شما را به رسول خدا(ص) منسوب کنند و به شما بگویند یابن رسول‌الله در حالی که شما فرزندان علی(ع) هستید، و مرد به پدرش منسوب است و فاطمه(س) دختر رسول خدا بود، و پیامبر از جانب مادر نیای شماست. حضرت فرمود: ای امیرمؤمنان اگر پیامبر زنده می‌شد و از دختر تو خواستگاری می‌کرد، آیا پاسخ مثبت به او می‌دادی؟ گفت: سبحان الله، چرا پاسخ نمی‌دادم؟ امام فرمود: ولی آن حضرت، نه از دختر من خواستگاری می‌کرد و نه من دخترم را به زنی به او می‌دادم... .

هارون پرسید چگونه می‌گویید، شما خاندان پیامبر هستید در حالی که پیامبر، نسل و خاندانی نداشت، و نسل از طریق پسر منتقل می‌شود نه دختر و شما فرزندان دختر اوید و برای او نسلی نبود حضرت فرمود: خداوند در آیه ۸۴ و ۸۵ سوره انعام می‌فرماید «و از فرزندان او (ابراهیم) داوود، سلیمان، ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت کردیم و این چنین نیکوکاران را پاداش نیک خواهیم داد. و هم زکریا، یحیی و عیسی و الیاس را همه از صالحین هستند» ای امیرالمؤمنین، پدر عیسی کیست؟ گفت: عیسی پدر نداشت، حضرت فرمود: ما او را از طریق مادرش مریم، او را جزو فرزندان انبیاء دانسته‌ایم. ما نیز بدین گونه از طریق مادر

خویش، فاطمه(س) به پیامبر منسوب می‌شویم... حضرت در ادامه به آیه مباهله یعنی آیه ۶۱ سوره آل عمران که در آنجا امام حسن(ع) و امام حسین(ع) فرزندان پیامبر(ص) خوانده شده‌اند اشاره می‌فرماید.^(۲۹)

پس بحث وراثت اعمام، بحثی جاهلی بود که عباسیان در رسیدن به اهداف خود از آن بهره بردند و در عرصه جامعه اسلامی آن را مطرح کردند. ولی از آن طرفی نیستند، چنان که سرانجام، مأمون مجبور شد، برای حفظ حکومت خویش، تمام شعارهای عباسیان را در این زمینه، کنار گذاشته، و علی بن موسی(ع) را برای ولایت‌عهدی از مدینه به مرو بخواند. و همواره خود را عاشق و علاقه‌مند به ائمه(ع) و بویژه امام رضا(ع) - به عنوان فرزند رسول خدا(ص) - بخواند و از ایجاد ارتباط سببی با امام رضا(ع) و فرزندشان امام جواد(ع) اظهار خرسندی و افتخار نماید. اگرچه در واقع چنین نبود، ولی تا پایان عمر هیچ‌گاه از شعارهایی که داده بود برنگشت.

عمدتاً در مقابل وراثت اعمام، وراثت بنات، مطرح می‌شود و شیعیان، به ویژه ائمه(ع) که در مقام ردّ نظریه وراثت اعمام بودند، به عنوان جبهه طرفدار وراثت بنات، معرفی شده‌اند. نکته‌ای که در این جا اشاره به آن ضروری به نظر می‌رسد این است که ائمه(ع) در مقام دفاع از قوانین دین مقدس اسلام و ردّ قانون جاهلی وراثت اعمام، وارد این گونه مسائل شدند، در واقع عباسیان، جنبه ارثی و خویشاوندی پیامبر(ص) را ملاک قرار داد و خود را وارث ایشان می‌دانستند. ولی ائمه(ع) به این دلیل که نواده پیامبر(ص) و فرزندان دختر پیامبرند و دارای نزدیک‌ترین نسبت با پیامبر(ص) هستند خود را سزاوار رسیدن به خلافت نمی‌دانستند بلکه همواره به روایات رسیده از پیامبر(ص) در باب امامان تکیه کرده‌اند و هر امام بوسیله امام قبل از خودش، مطابق ویژگی‌های خاصی به امامت رسیده است. و گفتیم مقابله آن‌ها با عباسیان، تنها و تنها برای مقابله با نظریه وراثت اعمام و دفاع از قوانین آیین اسلام بوده است.

پی نوشت‌ها:

۱. محمدبن جریر طبری، **جامع البیان** (بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۸م) جزء ۴، ص ۲۶۲؛ محمدحسین طباطبایی، **تفسیر المیزان** (قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، بی تا) ج ۴، ص ۲۲۶؛ ناصر مکارم شیرازی، **تفسیر نمونه** (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش) ج ۳، ص ۲۷۴.
۲. محمدبن جریر طبری، همان، ص ۲۷۵؛ محمدحسین طباطبایی، همان، ص ۱۵۲؛ ناصر مکارم شیرازی، همان، ص ۲۷۴.
۳. جلاله زمخشری، **الکشاف** (ایران، نشر ادب حوزه، بی تا) ج ۱، ص ۴۷۶.
۴. ناصر مکارم شیرازی، ج ۳، ص ۲۷۴.
۵. در این زمینه ر.ک: همان، ج ۳، ص ۲۸۷.
۶. همان، ج ۳، ص ۲۸۸.
۷. ر.ک: محمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۲۱۳.
۸. عبدالحسین امینی، **الغدیر** (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ش) ج ۷، ص ۱۲۱.
۹. قرآن کریم، آل عمران، آیه ۶۱.
۱۰. احمدبن علی طبرسی، **الاحتجاج**، تحقیق شیخ ابراهیم بهادری و شیخ محمد هادی (قم، دارالاسوه للطباعة و النشر، ۱۴۱۶ق) ج ۱، ص ۲۲۹.
۱۱. ابن ابی الحدید، **شرح نهج البلاغه**، اسد حیدر، (بیروت، بی تا، ۱۳۹۳ه) ج ۲۰، ص ۳۳۴.
۱۲. علی بن عسبی اربلی، **کشف الغمّه فی معرفة الائمه** (بیروت، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۰۱) ج ۲، ص ۱۷۶.
۱۳. ابن عساکر، **تاریخ مدینه دمشق**، تحقیق علی شیری، (بیروت، بی تا، ۱۹۹۵م) ج ۱۲، ص ۱۵۲.
۱۴. فخر رازی، **تفسیر الکبیر**، طبعه الثالثه، (بیروت، دارالحیاء التراث العربی، بی تا) ج ۱۳، ص ۶۶.
۱۵. احمدبن علی طبرسی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۵ - ۱۷۶.
۱۶. برای اطلاع از انگیزه و توجیه دینی عباسیان. ر.ک: فاروق عمر، **ثورة العباسیه**، (بغداد، دارالشؤون الثقافیة العامه، ۱۹۸۹) ص ۲۹ - ۴۶ و نیز دکتر فاروق عمر، **طبیعة الدعوة العباسیه**، (بغداد، مکتبه الفکر العربی، بی تا) ص ۱۰۶ - ۱۲۹؛ و نیز **العباسیون الأوائل**، طبعه الثانيه (بغداد، مطبعة جامعه، ۱۹۷۷) ص ۱۰۹.
۱۷. ابن اثیر، **الکامل فی تاریخ** (مصر، بی تا، ۱۳۵۸) ج ۵، ص ۴۱۲.
۱۸. همان، ج ۵، ص ۴۱۵.

۱۹. در این زمینه ر.ک: علی بن حسین مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷ش) ج ۲، ص ۲۴۱.
۲۰. جعفر مرتضی عاملی، **تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن (ع)**، ترجمه محمد سپهری (تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ش) ص ۴۴.
۲۱. احمد بن علی طبرسی، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۴.
۲۲. ابوالفرج اصفهانی، **الأغانی** (بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م) ج ۲۳، ص ۱۲۰؛ برای اطلاعات بیشتر ر.ک: محمد حسین زین عاملی، **شبهه در تاریخ**، ترجمه محمدرضا عطایی، (مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۰ش) ص ۲۲۹.
۲۳. همان، ج ۲۳، ص ۱۵۰ - ۱۵۱؛ و نیز برای اطلاعات بیشتر ر.ک: جعفر مرتضی عاملی، **زندگانی سیاسی امام رضا (ع)**، ترجمه دفتر انتشارات اسلامی (کنگرة جهانی حضرت رضاع) (۱۳۶۵ش) ص ۷۳.
۲۴. ابن عبدالبر قرطبی، **جامع بیان العلم و فضله** (مصر، بی نا، ۱۳۷۷ق) ج ۲، ص ۱۷.
۲۵. همان.
۲۶. ابن طقطقی، **تاریخ فخری**، ترجمه محمد وحید گلپایگانی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش) ص ۱۹۱.
۲۷. ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۵۴۱، برای اطلاعات بیشتر و آگاهی از متن کامل نامه های منصور و محمد بن عبدالله نفس الزکیه به همراه تجزیه و تحلیل ر.ک: فاروق عمر، **بحوث فی التاریخ العباسی**، طبعه الاولى (بیروت - بغداد، دارالقلم للطباعة و مکتبه نهضة، ۱۹۷۷م) ص ۹۲ - ۱۱۱.
۲۸. احمد بن علی طبرسی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵ - ۳۴۴.
۲۹. همان، ج ۲، ص ۳۳۶ - ۳۴۰.

منابع

- ابن ابی الحدید، **شرح نهج البلاغه**، اسد حیدر (بیروت، بی نا، ۱۳۹۳ه) ج ۲۰.
- ابن اثیر، **الکامل** (مصر، بی نا، ۱۳۵۸) ج ۵.
- ابن طقطقی، **الفخری**، ترجمه محمد وحید گلپایگانی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰).
- ابن عساکر، **تاریخ مدینه دمشق**، تحقیق علی شیری (بیروت، بی نا، ۱۹۹۵م) ج ۱۲.
- اربلی، علی بن عیسی، **کشف الغمه فی معرفة الأئمه** (بیروت، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۱).
- اصفهانی، ابوالفرج، **الأغانی** (بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م) ج ۲۳.

- امینی، عبدالحسین، **الغدیر** (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲) ج ۷.
- رازی، فخر، **تفسیر الکبیر**، طبعه الثالثه (بیروت، دارالحیاء التراث العربی، بی تا) ج ۱۳.
- زمخشری، جارالله، **الکشاف** (ایران، نشر ادب حوزه، بی تا) ج ۱.
- زین عاملی، محمدحسین، **شیعه در تاریخ**، ترجمه محمدرضا عطایی (مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰).
- ضیف، شوقی، **تاریخ الادب العربی**، طبعه الثالث عشره (قاهره، دارالمعارف) ج ۳.
- طباطبایی، محمدحسین، **المیزان** (قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، بی تا) ج ۴.
- طبرسی، احمد بن علی، **الاحتجاج**، تحقیق شیخ ابراهیم بهادری و شیخ محمد هادی (قم، دارالاسوه للطباعة و النشر، ۱۴۱۶هـ).
- طبری، محمد بن جریر، **جامع البیان** (بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۸م) جزء ۳-۴.
- عاملی، جعفر مرتضی، **تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن (ع)**، ترجمه محمد سپهری (تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲).
- _____، **زندگانی سیاسی امام رضا (ع)** (ترجمه دفتر انتشارات اسلامی قم، کنگره جهانی حضرت رضاع)، (۱۳۶۵).
- عمر، فاروق، **الثورة العباسیه** (بغداد، دارالشؤون الثقافیه العامه، ۱۹۸۹).
- _____، **العباسیون الأوائل**، طبعه الثانيه (بغداد، مطبعة جامعه، ۱۹۷۷).
- _____، **بحوث فی التاریخ عباسی**، طبعه الأولى (بیروت - بغداد، دارالقلم للطباعة و مكتبة النهضة، ۱۹۷۷).
- _____، **طبعه الدعوة العباسیه** (بغداد، مكتبة الفكر العربی، بی تا).
- قرطبی، ابن عبدالبر، **جامع بیان العلم وفضله** (مصر، بی تا، ۱۳۸۸ق) ج ۲.
- مسعودی، علی بن حسین، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷).
- مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه** (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴) ج ۳.